

## «خبر زو به شیر بلیکان رسید»

در مجله ایران‌شناسی، سال چهارم، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۱، آقای دکتر جلیل دوستخواه نقدی بر شاهنامه چاپ آقای دکتر جلال خالقی مطلق داشتند و به ایشان خرده گرفته‌اند که استناد به مطلب نگارنده این سطور در مورد نام «بلیکان» درست نیست و نوشته‌اند:

۲۹/۱۲۰: شیر و پلنگان (۴د/ضم) به‌جای‌شاه و بزرگان (۳د/نب) آمده است. اما ویراستار پس از چاپ این دفتر، ضبط ناشناخته شیر بلیکان را در این مورد درست دانسته و آن را با هزبر بلیکان — که روا می‌دارد در ۶۲/۱۲۲ جایگزین هزبر و پلنگان شود — سنجیده است.

و در پانویس آن آورده‌اند:

جلال خالقی مطلق: کلک، ۱۹-۱۸، همان. خالقی در این سنجش، به نقل از جلیل اخوان زنجانی در کتاب پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی، بلیکان را که شاید عنوان یا لقب ویژه‌ای در سمنگان است، جانشین درست پلنگان در این بیت از داستان رستم و سهراب می‌انگارد. اما تا ویژگی و مفهوم دقیق این لقب یا عنوان فرضی به درستی روشن نشود، نمی‌توان در این باره داوری واپسین کرد و به‌هرحال، معنای بب ۲۹ و ۶۹ که این واژه را دربر دارند، دانسته نیست.

سخن ما که درباره دو مصراع از شاهنامه و مربوط به واژه‌های «شیر» و «بلیکان» است، چنین است:

چنین داد پاسخ که تهینه‌ام تو گویی که از غم به دو نیمه‌ام  
 یکی دخت شاه سمنگان منم به رشک هزیر بلیکان منم  
 یعنی من دختر شاه سمنگان هستم و شیر (=شاه) شهر بلیکان بر من رشک می‌برد.  
 این بیت بدین صورت نیز آمده است:

یکی دخت شاه سمنگان منم ز پشت هزیر بلیکان منم  
 یعنی من دختر شاه سمنگان هستم و از تخمه شیر (=شاه) بلیکان.  
 و دیگر، این بیت در داستان رستم و سهراب

جه نزدیک شهر سمنگان رسید خبر زو به شیر بلیکان رسید  
 لازم است گفته شود که این دو بیت تصحیف خوانی شده و بلیکان به شکل پلنگان  
 درآمده و شیر معنی اصلی خود را از دست داده و «شیر» حیوان درنده تصور شده است و  
 در نسخه‌ای که مصراع اخیر به صورت «خبر زو به شاه و بزرگان رسید» بوده، کاتب  
 نسخه کلمه شاه (=شیر) را می‌شناخته اما نام بلیکان برای او ناشناخته بوده و به دلیل  
 غلط خوانی این نام را با نام «شاه» قرین ندانسته و آن را به «بزرگان» تغییر داده است.  
 حال برای روشن شدن مطلب نخست واژه «شیر» را معنی می‌کنیم.  
 ابن خردادبه می‌نویسد:

... شاه بامیان شیر بامیان، شاه ختل ختلان شاه و شیر ختلان نیز گفته  
 می‌شود.<sup>۱</sup>

یعقوبی می‌نویسد:

... و یکی از پادشاهان «حسن شیر» پادشاه «بامیان» بود.<sup>۲</sup>

ابوریحان بیرونی در گفتار انواع ملوک، لقب ملوک گرجستان (=غرجستان) را  
 شار، و لقب ملوک بامیان را شیر بامیان نوشته است.<sup>۳</sup>

اسدی در کتاب لغت فرس این بیت را از روحانی شاهد آورده است:

عزیز و قیصر و فغفور را بمان که ورت نه شار ماند، نه شیرج نه رای ماند، نه رام

در این جا «شیرج» به معنی شیر است و شیرج در تبدیل «ج» به «گ» همان  
 شیرگ، یا شهرگ است و این نام در تاریخ بلعی، چاپ عکسی، طبق معمول آن زمان  
 با کاف تازی نوشته شده است و کریستن سن درباره این نام می‌نویسد:

شهرگ shahragh و شیر sher از ریشه خشای khshay آمده است.

مقایسه شود با کلمات اوستایی خشر khshathra «پادشاهی» و خشتری khshathrya «سلطان، امیر».<sup>۱</sup>

درباره واژه «پلنگان» باید عرض کنم که صورت درست آن «بلیکان» است و این نام آن‌طور که آقای دکتر جلیل دوستخواه تصور کرده‌اند، نه عنوان فرضی‌ست و نه عنوان و لقب ویژه‌ای در سمنگان بوده و نه ضبط ناشناخته‌ای‌ست بلکه «بلیکان» نام قریه‌ای بود که در کتابها آمده است.

اصطخری و مقدسی و ابن‌حوقل که هر سه هم‌عصر فردوسی بوده‌اند و کتابهای خود را پیش از سرودن شاهنامه توسط فردوسی، یا در همان دوره تألیف کرده‌اند درباره بلیکان چنین آورده‌اند.

اصطخری<sup>۲</sup> می‌نویسد:

و غرج الشار نها مدیتان احدهما تسمى نشین<sup>۳</sup> و الاخری سورمین و هما متقاربتان فی الکبر و لیس بهما مقام للسلطان و الشار الذی ینسب الیه المملکة مقیم بقریة فی الجبل تسمى بلیکان.<sup>۴</sup>

مقدسی می‌نویسد:

سمنگان از شهرهای طخارستان است.<sup>۵</sup>

و باز می‌نویسد:

غرج، کوه و، شار، شاه است. پس معنی ترکیبی آن، کوهستان شاه است عوام آن را غرجستان نامند. شاهان آن‌جا تا به امروز شار نامیده می‌شوند ناحیتی پهناور با دیه‌های بسیار است و ده منبر دارد که مهمتر از همه ابشین که جایگاه شاره‌است و کاخهایشان در آن است. جامع زیبا و کاروانسراها دارد [که شار فقیه فاضل ابونصر محمد بن اسد و پیشینیانش ساختند] و نهری دارد که نهر مرورود نیز هست.

سورمین: نیز از شهرهای این سرزمین است. این دو در بزرگی به یکدیگر نزدیکند.

بلیکان: نیز از همانهاست و در کوهستان است.

و باز می‌نویسد:

ناحیت گرجستان، قصبه اش ابشین و شهرهایش، سورمین، بلیکان، اسون است.<sup>۶</sup>

ابن‌حوقل می‌نویسد:

غرج الشار دو شهر دارد یکی بشین و دیگری شورمین، و وسعت آنها به یک اندازه است و سلطان آن دو شهر در هیچ یک از آنها اقامت نمی کند و «شار» که این سرزمین به وی منسوب است در قریه ای از جبل موسوم به بلیکان مقیم است...<sup>۱</sup>

و اما بیت ۶۹ در ص ۱۲۳ که آقای دوستخواه بدان اشاره کرده و نوشته اند که معنای این واژه در آن دانسته نیست، چنین است:

هر آن گه که گرز تو بیند به چنگ بدرد دل شیر و چنگ پلنگ  
در این بیت منظور از شیر و پلنگ، دو حیوان معروف است. چه پیش از این بیت و بعد از آن، از دیو و نهنگ و عقاب سخن می رود و ظاهراً عدد ۶۹ سهواً القلم ایشان برای بیت ۶۲ است.

تهران

یادداشتها:

- ۱- الممالک والممالک، اثر ابن خردادبه، ص ۳۲، ترجمه دکتر حسن قره جانلو.
- ۲- البلدان، تألیف ابن واضح یعقوبی، ص ۶۷، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- آثار الباقیه، بیرونی، چاپ سوم، ص ۱۴۳، ترجمه اکبر داناسرشت.
- ۴- ایران در زمان ساسانیان، تألیف کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۵۲۴.
- ۵- کتاب مسالک الممالک، الاصلطخری، ص ۲۷۱ و ۲۷۲، طبع لندن، مطبعة بریل، سنة ۱۹۲۷.
- ۶- در کتاب حدود العالم: «بشین».
- ۷- در کتاب مسالک الممالک اصطلخری، واژه بلیکان به صورتهای نکاکان، بکنکان، بلیکان و بلکنان نسخه بدل شده است.
- ۸- احسن التقاسیم، تألیف مقدسی، ص ۴۲۰، ترجمه دکتر علینقی منزوی.
- ۹- همان کتاب، ص ۷۲.
- ۱۰- صورة الارض، از ابن حوقل، ص ۱۷۸، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.